

# زندگی، مکتب و شخصیت

## صدر المتألمین

(فقه و حدیث)

استاد سید محمد خامنه‌ای

فقه و حدیث و فلسفه

فقه ملاصدرا

متخصص شدن، سوغاتی بود که از غرب آمد. بر این اساس و برابر سنت حوزه‌های علمیه قدیم، ملاصدرا که در جوانی فقه آموخته بود در بزرگسالی و زمان اقامت خود در اصفهان و شیراز و قم نیز در صف فقیهان حاضر بوده و از اظهار فتوای خود در مسائل مهم فقهی خودداری نکرده و فتاوی فقهی و استدلالی او مشهور و مورد بحث بوده است.

از ملاصدرا اقوال و آراء فقهی متعددی نقل شده و باقی مانده که نشان‌دهنده فقیه بودن اوست از جمله:  
۱- مرحوم سید ابوالحسن رفیعی قزوینی در اینباره نوشته است که وی در فقه صاحب‌نظر و دقیق بوده است و قولی در باب «نیت در وضو» دارد که صاحب حدایق آنرا نقل نموده و شیخ در کتاب طهارت از وی نقل قول کرده است.

صاحب حدایق در فصل مربوط به نیت در وضو و اشتراط ادامه و استمرار نیت در آن، قولی را از فقیهی تحت عنوان «بعض المحققین من متأخر المتأخرین» نقل می‌کند که وی مخالف لزوم «استمرار و عدم ذهول» نیت در وضو بوده است ولی از کسی نام نمی‌برد و مصححان این کتاب هم به صاحب این فتوا

گرچه عمده شهرت ملاصدرا در فلسفه است ولی در سایر علوم از جمله فقه و تفسیر و حدیث هم مقام والایی دارد. این اعجوبه دانش و بینش از آن فلاسفه‌یی نیست که از علوم دینی و منسوب به وحی و شریعت محروم می‌باشند و فقط از یک روزنه به جهان می‌نگرند. از اینروست که وقتی به علم فقه می‌رسیم باز او را بر منصب فقه حاضر می‌بینیم.

شاید برخی گمان کنند که چون کتابی در علم فقه از ملاصدرا باقی نمانده پس فقیه نبوده و از فقه چیزی نمی‌دانسته اما این گمانی باطل است که عقل سلیم و طبع دقیق آنرا نمی‌پذیرد، بچند دلیل:  
اول آنکه او، بگفته خودش، سالها علوم نقلی (فقه و اصول و حدیث و ...) را نزد شیخ بهاء‌الدین عاملی فقیه بزرگ و قاضی و شیخ الاسلام دوران صفویه و شاگرد محقق دوم، فقیه نامور آن زمان، می‌آموخته و علوم نقلیه منحصر به حدیث و رجال نیست و بیشتر به فقه و اصول برمی‌گردد.

دوم آنکه آموزش فقه و علوم شریعت، بوسیله طلاب علوم عقلیه، طبق سنت دیرینه، کاری رایج بوده و از قدیم و زمان شیخ الرئیس - که می‌گوید نخست به آموختن فقه پرداخته - تا ازمنه اخیر بدان عمل می‌شده است و رسم تخصصی کردن و

۱. دانشمند و محدث بزرگ شیخ یوسف بحرانی (بحرینی) (درگذشته ۱۱۸۶ ه. ش) این مسئله را در مجلد دوم (صفحه ۱۸۵ - انتشارات جامعه مدرسین قم) آورده است.

نپرداخته‌اند. چون این فتوا رأی و نظر میرداماد هم هست بنابراین دو احتمال وجود دارد: اول آنکه مقصود صاحب حدائق میرداماد بوده، دوم آنکه ملاصدرا نیز همچون میرداماد همین فتوا را داشته است، و این احتمال با توجه به فتاوی و نوآوریهای او در فقه استدلالی بعید نیست.

۲- میرزا علی‌رضا تجلی اردکانی شیرازی (۱۰۸۵ یا ۱۰۸۸) در رساله خود در «نماز آدینه» گفته که «مولانا صدرای شیرازی نماز آدینه را واجب تخییری می‌دانسته است.»<sup>۲</sup>

۳- خود ملاصدرا در تفسیر سوره جمعه در موارد متعددی به وجوب و احکام نماز جمعه از جمله به اصل وجوب آن بشروط خاص اشاراتی گذرا نموده و تفصیل آنرا به کتب فقهی حواله کرده است.

xxx

موضوعی که گاهی بمناسب بحث فقه ملاصدرا مطرح شده آنست که چرا وی در فرصتهای مناسب علیه فقه و فقها سخن گفته است. و بسا نتیجه گرفته شود که وی بعنوان فیلسوف، با فقه و فقها مخالف بوده و اعتبار و اصالت فلسفه و علوم عقلی را بهانه برای کم‌اعتباری فقه قرار داده است. ولی این درک و استنتاج درباره ملاصدرا صحیح نیست و واقعیت برخلاف آن است، زیرا:

اولاً، ملاصدرا در قالب یک تحلیل علمی و منطقی، نتیجه می‌گیرد که «علم نظری» بر «علم عملی» برتری دارد - همانگونه که اصولاً علم بر فن مزیت دارد، زیرا فن راه اجرا و کاربردی کردن علم است و تا علم نباشد کاربرد آن و سود بردن از آن معنی ندارد.

وی معتقد است که «عمل» برای آنستکه قلب و روان انسان اصلاح شود و از فساد دور گردد و صلاح

نفس و روان برای آنستکه توحید و شناخت خدا و معرفت او نسبت به حقایق برای او کشف و معلوم شود. پس عمل برای نظر، مقدمه، و نظر برای عمل ثمره و نتیجه است و غایت و ثمره بر مقدمه شرف دارد. وی در کتاب کسر اصنام به همین مطلب اشاره کرده و می‌گوید:

كل فضيلة راسخة من الملكات النفسانية...  
انما ينتظم من ثلاثة امور: علوم و احوال و اعمال.<sup>۲</sup>

سپس اضافه می‌کند که علوم در نظر ظاهر بینان و سطحی‌نگران، برای احوال است و احوال برای اعمال و در نظر عامه مردم اعمال افضلند زیرا غایتند؛ اما در نظر اهل بصیرت این رابطه معکوس است زیرا اعمال، انسان را به صفات و احوال می‌رسانند و احوال، انسان را به معارف و علوم. و معرفت افضل و اصل عمل است. علم به توحید و صفات حق تعالی و مبدأ و معاد، که منشأ ایمان مؤمن است، بر عمل او و مناسک و عبادات - که برای کمال توحید و قرب الی الله است - فضیلت دارد. وی علوم نظری را «علم مکاشفات» و فقه و علوم اعمال را «علم معاملات» می‌نامد. بعبارتی دیگر، شریعت، مانند شخص انسان دارای ظاهر و باطن است؛ علم فقه علم ظاهر (عمل) است و علم به حقایق علم باطن می‌باشد. یکی برای محسوس و دیگری برای معقول است. هر دو ضروری و لازم است، اما یکی بر دیگری فضیلت دارد.<sup>۳</sup>

۲. دانش پژوه، مقدمه کسر الاصنام؛ نسخه خطی شماره ۴۶۵۹/۲، کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۳۶۰.  
۳. ملاصدرا، کسر اصنام الجاهلیة، تصحیح دکتر محسن جهانگیری، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۷۱.

۴. همو، شواهد الربوبية، تحقیق دکتر مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲، ص ۴۳۶.

پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ص) - که شامل مجموعه اعتقادات و اصول دین (و باصطلاح امروز جهانی بینی) و احکام عملی و عبادات و معاملات و احکام برویهم بوده - ملاصدرا به فقها، و فقهی که علم به احکام عملی و مسائل آنرا فرا گرفته ولی خود را از معرفت اجتهادی حق تعالی و اوصاف او، و از اخلاق اسلامی بدور نگه می داشته، اعتراض می کرده زیرا که براساس اعتقاد او علم به بیع و سَلَف و ظَهَار و طلاق و صید و ذیاحه و مانند اینها، هیچ شرف و فضیلتی بر حکمت و فلسفه و عرفان و حتی علم کلام ندارد زیرا تحصیل حکمت و علم اعتقادات، واجب عینی است و تحصیل فقه و احکام فرعی شرعی واجب کفایی است.

وی در کتب خود دلسوزانه و خیرخواهانه فقیهان را نصیحت می کند که از غرور و جهل خود در علم معارف و حکمت دست بردارند و فخر بیهوده بر حکما و فلاسفه نفرشند.

از جمله در کتاب سه اصل گفته است:

... در ازمنه سابقه لفظ «فقه» را اطلاق می کرده اند بر علم طریق آخرت و معرفت نفس ... و اعراض نمودن از لذات دنیا ... و خوف داشتن از روز «شمار»، و اکنون این زمان، فقه عبارتست از استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و سَلَم ... و هرکه خوض در این مسائل بیشتر می کند، اگرچه از علوم حقیقیه هیچ نداند او را آفقه می دانند. و نزد ارباب بصیرت چنانچه از مؤدای «انما یخشی الله من عباده العلماء» و از فحوای «لیتفقها فی الدین

۴. در قرآن نیز آیات بسیاری هست که عمل را مشروط به ایمان دانسته است.

۶. همان، ص ۴۳۷.

۷. همو، کسر اصنام الجاهلیه، ص ۵۴.

روی آوردن به ظاهر شریعت و ترک باطن آن، جسدی بدون روح می باشد، و نزد خداوند بيمقدار است<sup>۵</sup> همانگونه که ترک ظاهر شریعت نیز قبیح و در حکم عورتی بدون حجاب است.<sup>۶</sup>

ثانیاً، حملاتی که ملاصدرا به فقها کرده است ربطی به فقه و بیعلاقگی او به این دانش شریف ندارد بلکه حملات او مربوط به شخصیت ضعیف کسانی است که به چند مسئله فقهی دل خوش کرده و آنرا وسیله «مراء» یعنی خودنمایی و «معاش» یعنی گذران زندگی و کسب و کار ساخته اند و از خدا بریده به بارگاه شاهان و امراء دل بسته اند و دل به ادراری که از آنان می رسد خوش کرده اند و آنان را رزاق خود می پندارند.

ملاصدرا نه فقط برخی فقههای معاصر خود را چنین می بیند که حتی صوفیان و حکیمان (حکیم نمایان) روزگار را نیز همینگونه می شمارد و از اینروست که می گوید:

فانظر کیف انمحت هذه المرسوم [یعنی تربیت نفس] عن صفحة الارض وكيف وقع اسم الشيخ والصوفی و الفقیه و الحکیم علی من اتصف باضداد هذه المعانی حیث یطلق اسم الصوفی فی هذا الزمان علی من یجمع الجماعه و یعقد المجلس للأكل و سماع المزخرفات و الرقص و التصفیق.<sup>۷</sup>

کما یقع اسم الفقیه علی من یتقرب الی الحکام و السلاطین من الظلمة و الاعوان بوسيلة الفتاوی الباطلة و الاحکام الجائرة الموجبة لجرأتهم فی قوانین الشریعة و جسارتهم فی ارتکاب المحرمات و تسلیطهم علی العجزة و المساکین و التصرف فی اموالهم ...

ثالثاً، با استناد به معنی عام «فقه» در زمان و زبان



■ علم به توحید و صفات حق تعالی و  
مبدأ و معاد، که منشأ ایمان مؤمن  
است، بر عمل او و مناسک و عبادات،  
فضیلت دارد.

واجب و اجبات است - زیرا بدون آن انجام، اعمال  
عبادی، سفیهانه خواهد بود. بر این اساس ملاصدرا  
می‌گوید: ترک معرفت الله و ترک تعلم علومی که  
اجتهاداً فقیه را به معرفت الهی برساند، حرام و گناه  
بلکه «اکبر گناهان کبیره» است. و شاخه اصلی فقه  
همین رشته است.

رابعاً، گرچه اعمال عبادی یک وظیفه شرعی و از  
سوی دیگر یک واجب عقلی است زیرا که دفع ضرر  
و جلب نفع می‌کند و رضای خالق را تحصیل می‌نماید  
و فواید بسیاری بدنی و روحی نیز برای شخص متعبد  
و عادی دارد، و عمل به آن برای فقیه و غیر فقیه،  
بیکسان، واجب است، اما تخصص در آن بعنوان  
یک علم حوزوی، محدود به «بین الدفتین» است و  
محدودیتی بمقدار ابواب و مسائل محدود آن دارد و  
هرگز مانند علوم عقلی بپهنای فلک نیست که وصول  
به یک سؤال و حل یک مسئله آن، گاهی یک عمر  
تفکر و تأمل خواسته باشد و قلمرو آن از سمک تا به  
سما باشد.

همین مقایسه بین این دو علم همواره برای اصحاب  
شرع و عقل سبب می‌شده که کسانی مانند ابن سینا و

۸. بنگر چگونه رسم تهذیب نفس برافتاده و شیخ مرشد و  
صوفی و فقیه و حکیم برعکس الفاظ خود معنی می‌دهند. صوفی  
جمعی گرد آورده و خوراک و رقص پرداخته و فقیه به قرب  
سلاطین رفته تا با فتاوی باطل خود آنانرا در ظلمشان جریرت کنند.  
۹. همو، رساله سه اصل، تصحیح دکتر حسین نصر، تهران،  
بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ ص ۷۴.

۱۰. همو، الشواهد الربوبیه، ص ۴۳۵.

ولیندروا قومهم اذارجعوا الیهم» معلوم می‌گردد  
فقیه کسی است که بیش از همه کس از خدا  
بترسد... و معلوم است که از این ابواب  
[فقهی]، جرئت و جسارت بیشتر حاصل شود  
که خوف و خشیت، و علمی که موجب انذار و  
تخویف است کی از این اقسام است بلکه  
مواظبت و اقتضار بر این ابواب [فقهی گاهی]  
اضداد آنچه گفته شد را نتیجه می‌دهد... و منشأ  
قساوت و غلظت ... می‌شود.<sup>۸</sup>

می‌توان از کلمات ملاصدرا در کتب مختلف او در  
این باب و اشاره به معنی حقیقی فقه در سنت نبوی،  
بدست آورد که وی به کسانی که گویی شرط فقیه  
بودن را دوری و عزلت از فلسفه و علوم عقلی می‌دانند  
و عملاً چشم و گوش خود را بروی علوم حقیقی و  
عقلی می‌بندند، اعتراض داشته و آنها را به فقه جامع  
یعنی فقه حقیقی می‌خوانده است، نه اینکه در سنگر  
فلسفه و علوم عقلی به سنگر نشینان فقه و بیان احکام  
الهی حمله کرده باشد.

وی گاهی احکام شرعی را از محدوده تنگ  
معاملات و احکام بیرون آورده و در معرفی حرام  
شرعی چنین می‌گوید: اکبر گناهان کبیره هر چیزی  
است که باب معرفت الله را سد کند و او را از ذکر خدا  
غافل سازد.<sup>۹</sup>

می‌دانیم که «گناه» یا «حرام» یکی از احکام  
پنجگانه و موضوع شناخت و منظور نظر فقه است.  
پس ملاصدرا افقه از برخی فقهای معاصر خود بوده  
است و احکامی را می‌دانسته که آنها نمی‌دانسته‌اند و  
شاید به آن اعتقاد نداشته‌اند. اگر نماز بحکم فقه،  
واجب است - که می‌دانیم واجب و رأس عبادات  
است - پس شناخت اجتهادی خدایی که نماز را برای  
امر و شرع او و خطاب به او می‌خوانند نیز واجب بلکه

توحید و نبوت و معاد - را با اجتهاد، نه تقلید، قبول کند.

کسی که جهان بینی فلسفی یعنی شناخت عقلانی مبدأ و معاد - و بتعبیر معروف اصول دین - را که دستاورد فلسفه است نداشته باشد اعتقاد و عمل او چون گیاهی بیریشه با هر تندبادی منهدم می شود و به فنا می رود. نقش فلسفه استوارسازی بنیاد اعتقاد به توحید است که برای فقه حکم پایه را دارد و فقه باید بر پایه یقین حاصل از اجتهاد و تلاش عقل به درک توحید و معاد و نبوت بنا گردد.

بسبب همین اهمیت بهره گیری از عقل و فکر بمنظور قبول وحی و شرع (فقه) است که قرآن مجید و بخشی از حدیث در مقام معرفی حقایق عینی این جهان و حتی سیر در آفاق و انفس برآمده و توجه به براهین «نظم» و «علت و معلول» و حتی برهان معروف به «صدیقین» داده است تا صفات الهی را به مؤمنین بشناساند و سرشت این جهان و وجود جهانی دیگر را خاطر نشان سازد.

قرآن مجید پر است از مفاهیمی فلسفی و اشکال گوناگون قضایا و گزاره های منطقی که در کنار قصص انبیاء و تاریخ طوایف و امتهای گذشته برای مردم بیان شده است، که فلسفه و حکمت الهی چیزی جز همان مفاهیم و مطالب نیست، و برای اثبات تعامل اصولی میان فقه و فلسفه (و بتعبیری دیگر، وحی و عقل) همین ویژگی قرآن مجید کافی است.

یکی از عواملی که بیشتر فقها به فلسفه نیز می پرداختند و برخی خود از بزرگان فیلسوفان شمرده

۱۱. از آنجا که منشأ نخستین حکمت خود انبیا و روحانیون

ادیان گذشته بوده اند و هر دینی برای خود شریعت و فقهی داشته و همواره وحی و دین طبع و فطرت بشر را برانگیخته اند بنابراین این گفتار منافاتی با سخن خواجه نصیر الدین ندارد که وی منشأ حکمت عملی را طبع بشر و فقه را ناشی از وضع دین دانسته.

ملاصدرا نخست به فقه پرداخته و سختی و سهلی آنرا بیازمایند و چون قائل آنرا یافتند و به آنچه برای یک فقیه لازم است رسیدند با حفظ حرمت به آن - که وسیله ای برای حیات طیبه و نجات روز حساب است - آنرا گذاشته به علوم عقلی پردازند و راه دشوار آنرا در پیش می گیرند، راهی که تمامی ندارد و قله ای که تسخیرش دنی نیست.

### تعامل فقه و فلسفه

میان فقه یا علم الاحکام با فلسفه نه فقط تضاد و تنافی نیست بلکه برعکس میان آندو تعاملی ریشه ای و اساسی هست که از نظر برخی پنهان مانده است. فقه مجموعه ای از حقوق و تکالیف فرد مسلمان است که به عمل و کردار او در خانواده و در جامعه و بالاتر از آن در روابط او با آفریدگارش مربوط می شود و اگر با مصطلحات فلسفی تعبیر کنیم، فقه همان حکمت عملی است که از طریق وحی و شرع به انسان معرفی شده است<sup>۱۱</sup> و بنابراین بخشی از حکمت الهی شمرده می شود و در تقسیم بندی علوم، جزء علوم رفتاری و عملی است نه نظری.

فلسفه - که آنرا علم به موجود مطلق و به موجود بما انه موجود تعریف کرده اند - علمی است بدنبال شناخت راستین انسان و جهان و آفریدگار آنها، از راه عقل و منطق و استدلال یا شهود عرفانی و روحی، بیاس خرد و وجدانی که خداوند در نهاد انسان نهاده است و از انسان تفکر و تعقل و تدبیر خواسته است.

ایمان به وجود خداوندی دارای صفات کمالیه - بحکم عقل - سبب می شود که انسان وحی و نبوت و شریعت را پذیرا شود و غایت زندگی این جهانی را در نظر داشته باشد و به آخرت و حساب و کیفر و پاداش آن بیندیشد و باصطلاح معروف: اصول دین - یعنی



می‌شدند همین رابطه تنگاتنگ فقه و فلسفه و نیاز فقه به فلسفه بوده است.

برخی از همین فقها بسبب عقیده خود به تقدم معقول بر منقول و شاید مقدمیت عقل بر نقل و لزوم آشنایی طلاب فقه با مبادی کلی اعتقادی یا اجتهاد، دست به تألیف کتب فلسفی و کلامی می‌زدند.

علامه حلی که بیشتر به فقاہت معروف است و شرح معروفی نیز بر کتاب استاد خود خواجه نصیرالدین طوسی یعنی کتاب تجرید الاعتقاد دارد، رساله مختصری در اعتقادات بصورت اجتهادی نوشته است و نام آنرا باب حادی عشر (باب یازدهم) گذاشته است. سبب این نامگذاری آن بود که علامه حلی کتاب مصباح المتهجد شیخ طوسی را که در باب عبادات و ادعیه است، تلخیص نمود و آنرا در ده باب تنظیم کرد و نام آنرا منهاج الصلاح فی مختصر المصباح گذاشت. آنگاه براساس این اعتقاد که بندگی خدا کردن و دعا و نیایش به درگاه او کردن فرع بر آنست که هر بنده باید خدا را بقدر توان خرد و فهم خود بشناسد و گرنه کاری سست بنیاد نموده، می‌گوید که اگر اعتقاد او از روی تقلید باشد با هر نسیمی خطر زوال دارد و شایسته بنده واقعی خدا نیست.

علامه حلی در آغاز کتاب خود می‌نویسد:

همه علما اجماع کرده‌اند که شناخت خدا (معرفت الله) و شناخت صفات ثبوتیه و سلبيه او و نیز قبول نبوت و امامت و معاد واجب است آنها با عقل و استدلال نه با تقلید. هرکس از مسلمانان که اینها را نداند از گروه مؤمنان بیرون است و سزاوار کیفر دایمی است.<sup>۱۲</sup>

ملاصدرا نیز یکی از همین فقیهان حکیم و حکیمان فقیه است که گاهی فقه و حکمت را در کنار

هم نهاده و به ارزیابی آندو و روابط عینی آندو و تعامل و تأثیر متقابلشان پرداخته است.

تمام سخن ملاصدرا با برخی از فقیه‌نمایان همزمان خود همین است که شما فرع را گرفته و اصل را رها می‌کنید و بر سر شاخه نشستید و بن آن را می‌برید و نمی‌دانید که با وجود اهمیت حیاتی فقه برای بشر و جایگاه ممتاز آن - که رابط بین مسلمان و پیامبر و زنجیره ولایت بنده و مولا و مخلوق و خالق است - باز فقه بدون شناخت عقلانی و استدلالی مبدء جهان و اسماء و صفات آن که کارگردانان این جهانند، درختی بیریشه است و جامعه مسلمانان را دوچار خطر از همپاشیدگی می‌کند و ریسمان خدا (یعنی حبل الله) باید به جایی وصل باشد تا بتوان برای «اعتصام» - یعنی سلامت از خطر و ضرر - به آن چنگ زد.<sup>۱۳</sup> از اینروست که ملاصدرا با استدلال نقلی و عقلی و استناد به قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) - و از جمله حدیث نبوی: «کلمة من الحکمة يتعلمها الرجل خیر له من الدنیا» - می‌کوشد تا اهمیت حکمت را نشان دهد و آموختن الهیات را که واجب عینی است بر فقه که واجب کفایی و جایزالتقلید است ترجیح دهد و این غیر از مخالفت با فقه و فقهاست که عده‌یی فرق آنرا نفهمیده‌اند، و عده‌یی دانسته برای حمله به فقه و فقها یا فلاسفه و حکما از آن سوء استفاده کردند.

xxx

علاوه بر آنچه گفته شد، در نظر ملاصدرا و اسلاف اشراقی چون حکمت عملی مقدمه برای حکمت نظری است (زیرا ادراک معقولات متوقف بر داشتن

۱۲. علامه حلی، باب حادی عشر.

۱۳. اشاره به آیه ۱۰۳ سوره آل عمران «واعتصموا بحبل الله جميعاً...»

سلامت و صفای نفس است و این جز با اخلاق و خودسازی و حکمت عملی حاصل نمی‌شود) و در حکمت متعالیه و فلسفه اسلامی فقه و شریعت یک رکن اصلی است، بنابراین فقه و تحصیل آن برای هر حکیم و هر طالب حکمت لازم است و این اصل سابقه تاریخی دارد.

شهرزوری از فارابی نقل می‌کند<sup>۱۴</sup> که «کسی که حکمت را آغاز می‌کند شایسته آنست که جوانی با بدن سالم و دارای اخلاق و آداب نیکان باشد و قرآن و لغت و علوم شرعی را آموخته (... ) و تمام ارکان شریعت و آداب آنرا بجای آورد... و هرکس چنین نباشد از حکما شمرده نخواهد شد.»

این قاعده قدیمی که از زمان فارابی بازمانده است نشان از جدایی ناپذیری شریعت از حکمت، و فقه از فلسفه می‌دهد، و همین نکته یکی از دلایل توجه فلاسفه به آداب شریعت و بیعنایتی به حکمت عملی مشائی بازمانده از یونان بوده است.

سبب آنکه علم اخلاق و سیاست ارسطویی در میان فلاسفه اسلام رونقی نیافت آن بود که حکمت عملی مشائی در برابر شریعت اسلام و بازار اندیشه اسلامی، کالایی بیرونق بود. حکمت عملی در اسلام به سه دسته مشخص و ممتاز تقسیم شده است که هر یک حکمی جداگانه دارد و ارزشی جداگانه را بدست می‌دهد:

اول، آنچه که بعنوان واجب و حرام معرفی شده و ضمانت اجرای قانون دارد و حکومت مسئول برجایی و برپایی آن می‌باشد و این همان حقوق و قوانین مدنی و جزائی و احکام حکومتی و اداری اسلام برای کشورداری است؛ دوم، آنچه که بعنوان «پسندیده و ناپسند» یا «مستحب و مکروه» در فقه آمده است که ضمانت اجرای دنیوی و بویژه حکومتی ندارد و جنبه ارشادی نسبت به احکام بهداشت روانی و بدنی و

سلامت روابط خانوادگی و اجتماعی دارد؛ سوم، آنچه که در فقه معروف نیامده بلکه تحت عنوان حکمت و اخلاق در قرآن و حدیث ذکر شده و مکمل احکام پیشین می‌باشد و اخلاق و حکمت عملی مشائی فقط در این حوزه سخن دارد.

اخلاق و سیاست مشائی بدلیلی نظری بودن صرف نه فقط ضمانت اجرا نداشت و نمی‌توانست کار قانون را انجام دهد و در هر جامعه نظم عمومی را برقرار سازد بلکه حتی کاربرد آن برای حوزه‌های غیر عمومی هم چندان عملی نبود.

اما در شریعت اسلام، فقه حلال و حرام و حقوق عمومی و خصوصی، داخل و بین‌المللی آن و احکامی که حقوق قراردادهای و معاملات و روابط اجتماعی و خانوادگی را بیان می‌کرد، با ضمانت اجرای ( وضعی و تکلیفی) خود، بنحوی می‌توانست یک جامعه متمدن و پیشرفته را اداره کند و نظم برقرار سازد و هر جامعه را به پیشرفت و تمدن حقیقی برساند.

اخلاق نیز در حکمت عملی اسلام یک هدف اصلی است و پیامبر اکرم (ص) در اعلامیه جهانی خود بیان کرد که هدف اصلی بعثت اخلاق است<sup>۱۵</sup> و او آمده تا اخلاق برترین انسانی را به کمال برساند و بشریت را به آن مزین و مفتخر سازد.

اخلاق — که بظاهر ضمانت اجرای قانونی ندارد — مجموعه مقررات و سامانه روان‌سازنده جریان قانون در جامعه است و عامل گسترش مهرورزی و کمال و راحت روحی در میان افراد مردم و سبب لطیف‌سازی خشونت قانون و قانونمداری است و در کنار قانون و نظم ظاهری، نظم و لطافتی معنوی ایجاد می‌کند.

۱۴. شهرزوری، الشجرة الالهية، تصحيح نجفقلی حبیبی، انتشارات حکمت، ج ۱، ص ۴۷۶.

۱۵. بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.



احکام مستحب و مکروه در فقه اسلامی گرچه ضمانت اجرای قانونی ندارد و عمل به مکروهات مجازات قانونی را بدنبال نمی‌آورد اما میان عمل به مستحبات بارضا و خوشنودی خداوند مهربان و پاداش او رابطه‌ی هست همچنانکه عمل به مکروهات نارضایی و رویگردانی خداوند را بدنبال دارد.

رابطه این دو دسته بارضا و رنجش یا نارضایی خدا - که محبوب هر مسلمان و مؤمن نیز هست - در مذهب عشق، در واقع ضمانت اجرایی بمراتب مهمتر از ضمانت قانونی است زیرا هیچ عاشق یا مهرورزی نسبت به محبوب خود، رنجاندن را روا نمی‌بیند و همواره بدنبال رضا و مهر دوست گرامی خود است.

در کنار این احکام (قانونی و اخلاقی) نوع دیگری بنام فعل «مباح» - یعنی کارهایی که قانون و شریعت آنرا «آزاد» گذاشته - نیز وجود دارد و عرصه گسترده‌ی را در زندگی انسانی باز گذاشته که نیازهای گوناگون افراد و جامعه را پوشش میدهد.

احکام واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح را در اصطلاح فقهی «احکام خمسه» میگویند زیرا عقیده برخی آنستکه مباح نیز خود نوعی حکم شرعی است.

مجموعه واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و احکام اخلاقی را که مکمل یکدیگر هستند، و راهنمای زندگی شایسته و خوشبخت هر فرد بشر می‌باشند می‌توان حکمت عملی از نظر اسلام دانست.

این نظام جامع و منسجم که پاسخگوی همه جنبه‌های مادی و معنوی و نیز فردی و اجتماعی، خصوصی و عمومی افراد انسان می‌باشد در هیچ نظام دیگری، چه مذهبی و چه سکولار، و هیچ دین یا مکتب فلسفی دیگر نمی‌توان یافت و این فقط در

حقوق و اخلاق اسلامی دیده می‌شود.

نکته مهمی که باید خاطرنشان ساخت اینستکه فقه و اخلاق اسلامی برخلاف قوانین موضوعه عرفی موضوع و مخلوق مغز و حتی تجربه بشر نیست بلکه ریشه در طبیعت بزرگ و قوانین پیدا و ناپیدای آن دارد، برخلاف حکمت عملی مشائی که فقط از ذهن فیلسوف نظری زاینده شده و جنبه تئوری دارد.

نکته دیگر آنکه اخلاق، در فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه دارای وصف اطلاق است و اخلاق اسلامی مطلق است و اخلاق نسبی و نسبیت در اخلاق سخنی یاوه و از روی بیدانسی است. احکام شرعی فرعی (فقه) اسلام نیز همه دارای ریشه‌های طبیعی و مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی است که در بیشتر آنها تجربه بشر بدان دست نیافته و عقل او ناقصتر از آنست که حکمت آنرا درک کند.

### ملاصدرا و علم حدیث (علم الحدیث)

مهمترین رکن فقه (پس از قرآن) حدیث است که منبع و مرجع فقه و کشف و استنباط احکام شرعی شمرده می‌شود.

«حدیث» که به آن «روایت» و «خبر» و «اثر» هم گفته می‌شود (و ممکن است این الفاظ اندکی در معنا و مقصود باهم فرق داشته باشند) عبارت بود از مضامین و مطالبی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در طول زندگی خود به خانواده و اصحاب و اطرافیان خود و به مردم دیگر فرموده و با آن عبارات، عمده احکام شرعی و قواعد زندگی را توضیح داده و یا آیات قرآنی را تفسیر نموده و یا سؤالی را پاسخ داده بود.

بنا بر عرف و عادت آن زمان، این گفتارها را عده‌ی به خاطر می‌سپردند ولی امیرالمؤمنین علی (ع) و حضرت فاطمه (علیها سلام) دختر کریمه پیامبر (ص)،





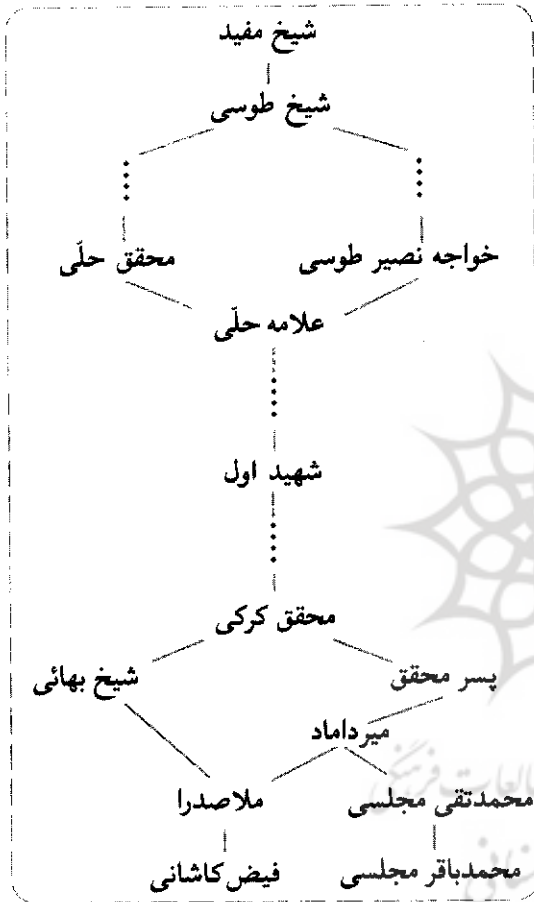
و شاید برخی دیگر، تمام یا بخشی از آنها را می نوشتند.<sup>۱۶</sup> پس از پیامبر، عمر خلیفه دوم کتابت و نقل حدیث را ممنوع نمود و برای روایت و نقل آن مجازات تعیین کرد. این رفتار سیاسی سبب شد که مردم تا حدود یک قرن ونیم جرئت بیان حدیث یا پرسش و بهره گیری از آنرا نداشته باشند و در نتیجه با مرگ کسانی که حدیث پیامبر را در حافظه داشتند بسیاری از آن احادیث از میان رفت و بهمین سبب به آندسته از امت مسلمان که تابع اهل بیت نبودند و با آنها رابطه نداشتند لطمه شدیدی وارد شد و خلئی که هنوز هم دیده می شود بوجود آمد. این خلأ در فرهنگ و فقه و حقوق گروههای غیرشيعه هنوز هم آشکار است.

اما شیعیان بسبب اعتقاد به امامت و رابطه نزدیک خود با امام علی (علیه السلام) و پس از او دو فرزند و برخی از نوادگانش در طول تاریخ و بمدت دو قرن ونیم، احادیث پیامبر را سینه بسینه منتقل و یا در کتب خود ضبط و نگهداری کردند و مانع نابودی و فراموشی آن شدند.<sup>۱۷</sup>

در زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه استثنایی و شریف اموی بسیاری از منکرات سیاسی رفع و برچیده شد و از جمله فرمان داد که به گردآوری باقی مانده احادیث که صورت ممنوعه و قاچاق داشت بپردازند. از آن تاریخ نقل حدیث و نوشتن آن و تدریس کتب حدیث شور و رونق و نشاطی یافت که شرح آن در تواریخ آمده است. پس از آن عده ای از علما یافت شدند که به گردآوری روایات و سنت نبوی بصورت کتاب و مجموعه ها (مجامیع) پرداختند. در میان شیعه، محدث معروف ایرانی، کلینی رازی (صاحب کتاب کافی) و پس از وی شیخ صدوق ابن بابویه و شیخ طوسی معروفند.

چیزی نگذشت که علم الحدیث یعنی دانشی که مربوط به شناختن و فراداشتن حدیث پیامبر (صلی الله

علیه و آله) است پا به عرصه علوم گذاشت و نسلهای پی در پی عالمان حدیث، علم خود را به شاگردان می سپردند و زنجیره ای از این محدثان و عالمان حدیث معروف شد که اعتبار علمی آنها به گواهی کتبی بی بود که استادشان به آنها داده بود. نمونه ساده از این زنجیره که به ملاصدرا منتهی می شود بدینگونه است:



۱۶. در تاریخ آمده است که نزد امام پنجم (حضرت امام محمد باقر علیه السلام) مجموعه ای بود که تمام آن حدیث پیامبر (ص) و بانشاء او و بکتابت امیر المؤمنین امام علی (ع) بود و نیز طومارهای دیگری از جعفر (یعنی پوست بچه شتر یا بره) که در آن حقایقی از گذشته و آینده آمده بود، و نیز مجموعه ای از احادیث پیامبر که به فُسند فاطمه (علیها السلام) معروف است و بدست آن کریمه اهل بیت قلمی شده بود و نشان می دهد که در آن زمان (که تعداد افرادی که می توانستند خط بنویسند از عدد انگشتان بیشتر نبود) دختر پیامبر از این هنر بهره داشته است.

۱۷. شاگردان امام صادق (ع) را چهار هزار فقیه نوشته اند و چهارصد مدرک در حدیث بنام «اصول اربعه مئه» یا (اصول چهارصدگانه) از شاگردان ائمه باقی مانده است.



هر یک از نویسندگان کتب حدیث و ناقلان و راویان اخبار از پیامبر (ص)، برای اثبات صدق خود و صحت وثاقت آن حدیث بایستی «طریق» - یعنی زنجیره و سلسله افرادی را که آنها سینه بسینه حمل و روایت کرده بودند - نام ببرند (مثلاً فلان از (عن) فلان از (عن) فلان تا برسد به پیامبر (ص)). سبب این کار، وسواس شدیدی بود که اهل حدیث و فقها در نقل و انتقال حدیث بکار می‌بستند تا اشتباه و غلطی در حدیث وارد نشود و حکم الهی بدون تحریف و بدرستی بیان گردد.

حفظ حدیث و تدریس و نقل و روایت آن آداب و شروط بسیار داشت، از جمله اعتماد به ایمان و شخصیت و حافظه و اعتقادات راویان و از اینجا بود که علمی جداگانه بنام «علم رجال» بوجود آمد که موضوع آن ذکر شخصیت و زندگی و سوابق اجتماعی و فردی و علمی راویان حدیث است.

ویژگی‌های این «رجال» و دسته‌بندی آنها به دو دسته معتبر (قابل اعتماد) و نامعتبر (یا غیر قابل اعتماد) سبب شد که علمای حدیث، احادیث را به چهار دسته: صحیح، مؤثق، حسن و ضعیف تقسیم کنند که ارزش و اعتبار آنها را از لحاظ صدور آن از پیامبر اکرم (ص) نشان داده شود.

تاریخ، نام محدثان بزرگی را یاد کرده است که عده‌ی از دانشمندان و فلاسفه و حکما و متکلمین در میان آنها دیده می‌شود، مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، تا میرداماد و صدر المتألهین و ستارگان دیگری که در آسمان حکمت و حدیث و میدان فقاہت جهان را با فروغ خود روشن ساخته و راه زندگی را به مردم آموخته‌اند.

ملاصدرا - همانگونه که در نمودار بالا دیده

می‌شود - علم حدیث و علم رجال را از دو استاد مسلم این دو دانش، یعنی شیخ بهاء الدین عاملی و میرداماد فراگرفته و شاگردانی را پروراندند بود ولی جایگاه حقیقی ملاصدرا در حدیث را بدلالی (از جمله تعصب شدید ضد فلسفی مؤلف مواقع النجوم یعنی محدث نوری و کیفرخواستی که علیه ملاصدرا صادر کرده) نمی‌توان بدست آورد و حتی در طرح نمودار سلسله محدثین که نام آنها بدرستی «مواقع النجوم»<sup>۱۸</sup> گذاشته، در مقایسه بین موقعیت ملاصدرا و شیخ احمد احسانی (بنیانگذار سلسله نحس بهائیت و بایست)، برای این شیخ - شاید برای آنکه چند کتاب ملاصدرا را رد کرده است - موقعیتی بالاتر و طرازی والاتر گرفته است.

ملاصدرا علاوه بر داشتن شروط یک محدث که معمولاً ناقل حدیث و واسطه دست بدست کردن آن هستند و گاه بمصداق «رُبَّ حَامِلٍ فَعِهَ الْإِیْمَانُ مِنْهُ» (بسا کسان که بار دانش بنزد دانشمندتر از خود می‌برند) نسبت به دیگران بهره کمتری از «محمول الیه» خود می‌برند (و باصطلاح فلسفی در حکم «وجود رابط» بین موضوع و محمولند) به محتوا و عمق توجه بیشتر داشت.

وی از ظاهر حدیث، معنا و مغز آنها می‌جست و معنایی را که در روح و ذهن گوینده آن بود می‌طلبد و با بهره از نوری که از سالها ریاضت و عبادت‌های دشوار در سینه داشت، تاریکی مفاهیم مبهم و دشوار آنها می‌شکافت و با الماس بصیرت خود آنها مرواریدوار می‌سفت و به رشته شرح و تفسیر درمی‌آورد.

کتاب شرح اصول کافی او که آنرا در دهه آخر عمر خود نگاشته، بهترین گواه این ادعاست و کمتر

۱۸. یعنی پایگاه ستارگان، این تعبیر از قرآن گرفته شده و در آنجا خداوند متعال به «مواقع نجوم» سوگند رتانی خورده است.



محدثی بدین توانایی در سپهر دانش حدیث‌شناسی بوده که تا بدین اندازه در لفظ و معنای حدیث هردو بیکسان توانا و بلندمرتبه باشد. کاری که برخی از محدثان شهره کرده‌اند «روایت» بوده ولی ملاصدرا و اسلاف فرهیخته او افزون بر «روایت»، «سند والای «درایت» را نیز زیرپا داشتند و به خلعت «فهم الحدیث»<sup>۱۹</sup> هم مفتخر بودند.

باری ملاصدرا یک محدث جامع و یک رجالی (متخصص علم رجال) تواناست، اما بیش از چند اثر حدیثی از وی نام نبرده‌اند که یکی شرح اصول کافی اوست که شرح آن در همین کتاب آمده و دیگر شرحی بر الرواشح السماویة میرداماد که مؤلف روضات الجنات نسخه‌یی از آن بخط مؤلف را در اختیار داشته است، ولی امروز خبری از آن در دست نیست و ممکن است از میان رفته باشد.

\*\*\*

### جایگاه تاریخی و اجتماعی حدیث

بدون شک حدیث در فرهنگ اسلامی و بلکه در کیان اصول و اعتقادات و حقوق اسلام نقش بسیار مهمی دارد زیرا قرآن در حجم محدود خود و احیاناً اجمالی که در برخی آیات آن هست برای پاسخگویی همه پرسشهای مسلمان و دین‌آوران کافی نبود، همچنانکه در تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع) آمده است که فرمود: با مخالفان خود با استناد به حدیث مباحثه کنید نه با قرآن، زیرا قرآن «حمال ذووجه» است یعنی گاهی صراحت ندارد و معانی بسیاری را برمی‌تابد.

اهمیت حدیث منحصر به جوهر و اصل آن نبود بلکه به حفظ و ضبط آن و به سلسله امامت (یعنی سلسله جانشینان نسبی پیامبر (ص)) که به آنان عترت

یا اهل بیت نام داده‌اند) که مانند خود پیامبر برای مردم حدیث می‌گفتند، بستگی داشت. احادیثی را که از زبان این امامان شنیده می‌شد معمولاً کسی از پیامبر نشنیده بود ولی این جانشینان همه آنها را به پیامبر نسبت می‌دادند و پیدا بود که پیامبر آنها را بصورت منظم و سازمان‌یافته به نزدیکترین کسان خود امام علی و فاطمه سپرده و آنان آنها را مکتوب نزد خود نگهداری و به یکدیگر منتقل می‌کرده‌اند. اگر این اهل‌البیت نبودند هزاران حدیث شریف و سودمند از میان رفته بود، همچنانکه با منع خلیفه دوم از نقل و روایت حدیث و ادامه آن تا بیش از یک قرن هزاران حدیث با مرگ راویان و حاملان آن، یعنی اصحاب پیامبر از میان رفت. بنابراین اگر سلسله اهل بیت که امنای پیامبر بودند نمی‌بود و اگر روایاتی که از اصحاب پیش از فرمان خلیفه دوم مشهور و نقل شده، نقل نشده بود، سرمایه عظیمی از فرهنگ و متون دینی از دست مسلمین رفته و حتی به جهان بشریت آسیب رسانده بود.

یکی از نقاط اهمیت و نقش حدیث در تفسیر صحیح قرآن و تکمیل معارف و حقوق و اخلاق و آداب اسلامی جلوگیری از اولاً شیوع تفاسیر خودسرانه از قرآن بوسیله عوام یا دشمنان و ثانیاً تسلط نامشروع و سودجویانه روحانیون بر فرهنگ و احکام اسلامی بهانه مشروعیت اظهارنظر و تفسیر و تأویل آنان از

۱۹. فیض‌کاشانی در کتاب نوادر الاخبار (ص ۵۰)، چاپ توسعه تحقیقات فرهنگی) روایاتی نقل کرده از جمله: عن الباقر «اعرف منازل الشيعة على قدر روايتهم و معرفتهم فان المعرفة هي الدراية للرواية و بالدرايات للروايات يعلموا المؤمن الى اقصى درجات الايمان» و از امام صادق (ع): «حدیث تدریه خیر من الف ترویه... و ان الكلمة من كلامنا لتصرف على سبعين وجهاً، لنا من جميعها المخرج»، و از امیرالمؤمنین (ع) «اعقلوا الخبر اذا سمعتم عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم كثير و رعاته قليل».



■ ملاصدرا یک محدث جامع  
و یک رجالی (متخصص علم رجال)  
تواناست، اما بیش از چند اثر حدیثی  
از وی نام نبرده‌اند که یکی شرح  
اصول کافی اوست و دیگر شرحی بر  
الرواشح السماویة میرداماد.

پیامبر شخصیتی بینظیر بود که علاوه بر روحی بزرگ که شایسته خاتم پیامبران باشد، دارای رفتار و گفتارهایی بود که همه سرمشق برای بشر سرگردان و بی‌الگو می‌باشد تا بدانوسیله راه رستگاری را دریابد و خود را بازشناسی کند.

آنچه که می‌توانست این سرمایه سترگ را حراست کند دو چیز بود: یکی تاریخ (بمعنای عرفی آن) و دیگری حدیث، بصورتی که تا به امروز مانده است. تاریخ چنان که باید قابل اعتماد نبود. نه حاملان و ناقلان آن و نه شیوه گردآوری و ضبطش، هیچکدام ضامن حفظ حقایق تاریخی و آداب روایت صادقانه نبود و میدانیم که امانت و صدق و صحت در تاریخ بسیار اندک بوده است.

اما حدیث، بسبب وسواس و دقتی که در راوی و نقل روایت آن بکار می‌رفته، تنها وسیله‌ی بود که می‌توانست از سنت و سیره پیامبر و جانشینان اصلی او حراست و نگهداری کند.

۲- کارکرد دیگر حدیث انتقال شرح و تفسیر وحی و قرآن کریم به مسلمانان است تفسیری که از زبان خود حامل وحی - یعنی خود پیامبر - به مسلمانان صادر شده بود. همانگونه که پیامبر مکرم (ص) واسطه بین مخلوق و خالق و طرف مستقیم وحی یعنی خطاب الهی بود، آن حضرت تنها مقامی است که می‌تواند واسطه مستقیم «فهم» قرآن و شارح مفاهیم آن باشد زیرا که قرآن نه فقط به گوش پیامبر که حتی

متن قرآن، بود، یعنی همان آفتی که بوسیله روحانیون یهودی بر سر تورات آمد. علمای یهود احکام و قوانین موسی را از تورات بیرون آورده و قانونگذاری را باراده و دست خود گرفتند.

در برخی ادیان آسمانی - که یا نصی (بصورت کتاب مقدس آسمانی) بوسیله پیامبر نیامده و یا فقط متنی خاموش از خود بجا گذاشته و فهم و تفسیر آنها به عامه مردم یا روحانیون آن دین وانهاده بود - کمتر از یکقرن از عمر آن دین، گذشته بود که تحریف و انحراف در آن راه یافت و حقیقت و حقانیت آنرا از بین برد و چهره‌ی آمیخته از سنن محلی و اسطوره و باطل از آن باقی ماند.

نمونه روشن این قاعده، آیین یهود است که با وجود تورات یا عهد قدیم، اولاً - بنص قرآن مجید - مطالب و قوانین و احکام آن بسته به نظر و مصالح روحانیون و اوضاع و احوال اجتماعی، از جمله ظهور دین اسلام و مسیحیت، مورد تحریفها و تغییرهایی آگاهانه قرار گرفت.

روحانیون یهود - معروف به حاخام یا حکیم - به این هم قناعت نکرده و تفسیرهای شخصی و خودسرانه خود را حقایق دین معرفی کرده و قواعدی ضد اخلاقی و نژادپرستانه بنام دین خود ساختند که بعدها بصورت کتابی بمراتب بزرگتر از متن تورات بنام تلمود درآمد که متن اصلی آن دور از دست مردم نگهداری می‌شود، اگرچه گاهی متونی شبیه آن و بنام آن را نشان می‌دهند.

xxx

بنابر آنچه گذشت: حدیث نبوی و اهل بیت دارای جایگاهی عالی و گرانبه‌است و کارکردی پرارزش داشته و دارد که از جمله، این ویژگیها و فواید است: ۱ - حدیث از سنت و سیره نبوی حراست می‌کند.



به قلب و تمام وجود او فرود آمده و آمیخته شده با روح و جان او بود و بعبارتی دیگر براساس قوانین طبیعی، تمام وحی و آن حقایق به ذره ذره جسم و جان او القاء شده و اثر گذاشته بود، از اینروست که گفته اند: «رفتار پیامبر، همان قرآن بود.»<sup>۲۰</sup>

بنابراین حدیثی که از زبان پیامبر یا رفتار و عملی او ناشی و صادر شده بود، عین همان وحی و کشف حقایق پنهان قرآن بود و می توان حدیث را تنها ضامن فهم صحیح قرآن شمرد.

۳- حدیث نه فقط یک میراث گرانبها از پیامبر (ص) که حتی یک ضامن حفظ سلامت دین مسلمان و برقراری و حفظ پاکدینی آنان و مسئول حفظ آنان از انحراف از جاده دین و افتادن به کژراهی و سقوط در بدعت و فساد مذهبی بوده، و هست. تقریباً تمام پیروان مذاهب و ادیان، طی قرون بعد از پیامبرشان از محوردین خود جدا شدند و به تحریف و انحراف و اسطوره گرایی پرداختند و این به دو سبب بود: یکی آنکه متون وحی آنان قابل تحریف بود و دوم آنکه مانند اسلام در حفظ پیامهای دین و پیامبر (حدیث و روایت) اهتمام نداشتند و هر روحانی در آن مذاهب می توانست سلیقه و عقیده خود را بر دینش تحمیل کند.

حدیث - با تمام خطراتی که بر سر راه آن به وجود آمد- توانست صراطی روشن و استوار در برابر پیروان اسلام قرار دهد و میراث اسلام و قرآن و پیامبر (ص) را، تا حد بسیار زیادی، سالم به دست نسلهای بعد برساند و دین آنان را از تحریف و ایمان و اعتقاد آنان را از انحراف حفظ نماید.

۴- حدیث بعنوان تفسیر و شرح قرآن مجید جایگاهی همچون جایگاه قوانین عادی نسبت به قانون اساسی دارد یعنی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)

در لابلای حدیث نه فقط اصول اعتقادی را برای مردم بیان می کردند و در سطحی فراتر به تفکر فلسفی جامعه اسلامی شکل و جهت می دادند (از اینروست که علم کلام و فلسفه اسلامی ناب را باید مدیون حدیث دانست)، بلکه حتی برای برنامه ریزی و تنظیم زندگی دنیوی و اخروی انسانهای مسلمان کوشش تام داشتند و از این رهگذر، اسلام از راه حدیث - یعنی آموزه های پیامبر و اهل بیت - برای تمام نهادهای اجتماعی مانند خانواده، حکومت و سیاست، تربیت و تعلیم، دفاع، امور مالی کلان و خرد، و حتی برای بهداشت و نیازهای روزمره مردم قانون و قاعده و آداب عمل می آوردند، قواعدی که جامعه مسلمان بتواند در سایه آن قواعد به تمام نهادهای اجتماعی و سیاسی خود و امور مربوط به افراد جامعه سامان بدهد، و زندگی همراه با خوشبختی و سلامت و رفاه را به آنان بیاموزد.

مهم است بدانیم که حدیث و صدور و ابلاغ آن به مسلمین منحصر به پیامبر اکرم (ص) نبود بلکه خاندان و نوادگان او که فرزندان دخترش حضرت فاطمه زهرا، همسر امام علی بن ابیطالب، هستند - و بنام «اهل بیت» و «عترت» در میان مسلمین معروف می باشند - بهترین امانتدارانی بودند که بسبب نزدیکی و ملازمت دائمی با پیامبر و رازدار او بودن، همه احادیث صادر شده از پیامبر را شنیده و نوشته و در غیاب او به مسلمانان ابلاغ می کردند و از اینرو امروز اهل بیت از نظر فن علم الحدیث نیز مانند پیامبر (ص) منشأ و مصدر امین حدیث و تفسیر قرآن مجید شمرده می شوند.

راویان حدیث از پیامبر (ص) را می توان بر سه دسته تقسیم کرد:

۲۰. حدیث از عایشه همسر پیامبر (ص)

اول - «عترت» پیامبر یعنی کسانی که همواره در کنار پیامبر بودند و از نظر کمیت و مقدار حدیث از دیگران حدیث بیشتری از پیامبر (ص) فراگرفته بودند و از نظر کیفیت بهترین حاملان و امینان حدیث بشمار می آمدند زیرا هیچ نقطه ضعفی در شخصیت و اخلاق و تواناییهای ذهنی و روحی آنان نبود که مانند دیگر مردم دچار خطا و اشتباه و فراموشی شوند یا مانند عده‌ی دیگر در دام وسوسه شیطان بیفتند و در حدیث پیامبر غش بزنند یعنی حذف یا اضافه نمایند و اغراض شخصی و مذهبی و گروهی و نژادی را در نقل حدیث تأثیر دهند.

عترت پیامبر یعنی فرزندش فاطمه و دامادش علی و دو فرزند آنها امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و سپس امام سجاد (ع) فرزند امام حسین (ع) و بعد فرزند و نوادگان او در طول بیش از یک قرن یعنی امام باقر (ع) و فرزندش امام جعفر و فرزند او امام کاظم و فرزند او امام رضا و فرزند او امام جواد و فرزند او امام هادی و فرزند او امام حسن عسکری و فرزند زنده او امام زمان (عج). درود خدا بر آنها.

بهمین سبب سماع (یعنی شنیدن و دریافت) حدیث از این یازده تن نوادگان پیامبر (ص) و مادرشان فاطمه (س) و پدرشان امیرالمؤمنین علی (علیهم السلام) در اصالت همانند سماع حدیث از شخص پیامبر است و مدارک و دلایلی در حدیث در این باره از خود پیامبر وارد شده است که یکی از آنها حدیث ثقلین است.

دوم - دسته دوم مردمی بودند که تحت تأثیر اغراض و اهداف شخصی یا سیاسی یا در برابر رشوه و مزدوری از حکمرانان یا حدیث پیامبر را تغییر میدادند و یا بسود خود بنام پیامبر حدیث میساختند و این دسته بنام «وضاعین» یا «جاعلان حدیث» معروفند.

دسته سوم مردم عادی بودند که با وجود سلامت

روحی و اعتقادی و پاکی از پلیدیهای سیاسی، در آنها امکان اشتباه و غلط یا فراموشی بود و گاهی معنای حدیث را با عبارت و جملاتی از خودشان می گفتند که این نیز از ارزش حدیث میکاهد و هرگز مانند اهل بیت - که بسبب داشتن مقام امامت و ولایت که نوعی خلافت الهی است خطا نداشتند - معصوم و بیخطا نبودند و حدیث آنها ارزش کمتری داشت.

همین ضمانت صدق و صحت کلام و حدیث و عمل عترت پیامبر (ص) و شایستگی آنان برای رهبری سیاسی و اجتماعی و فکری و دینی امت اسلامی سبب شد که پیامبر و بارها آنان را هموزن قرآن و مقام منحصر بیان دین و رهبری مسلمین معرفی می کرد و از جمله حدیث معروف به «حدیث ثقلین» است که در آن آمده است:

«انّی تارکُ فیکم الثقلین: کتابُ الله و عترتی " لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»

یعنی در میان شما مسلمین دو (میراث) پر ارزش و سنگین را برایتان میگذارم یکی قرآن است و دیگری «عترت» من، یعنی اهل بیت که شیعه بحق آنان را امام و رهبر پس از پیامبر میداند و در کنار آنها دختر او فاطمه است.<sup>۲۱</sup>

این حدیث و احادیث دیگری که حتی بواسطه غیر شیعه روایت شده نشاندهنده مرجعیت تام اهل بیت در تفسیر قرآن و عصمت و بیخطایی آنان در

۲۱. این حدیث را شیعه و غیر شیعه از مذاهب دیگر فقهی مسلمان از پیامبر روایت و تأیید کرده اند. و با همین مضمون روایات متعددی هست که پیامبر در جای جای مدینه به همه مردم ابلاغ میکرد.

درباره این احادیث کتب و مقالات بسیاری نوشته شده از جمله ببینید المراجعات سید شرف الدین، مراجعه هشتم.

۲۲. پیامبر دختران دیگری نیز داشت ولی هیچیک را در این جمع مقدس وارد نساخت.



■ حدیث هنگامی صحیح نامیده می‌شود که همه راویان آن در سلسله سند روایت تا پیامبر (ص) یا معصوم (ائمہ اهل البیت<sup>(ع)</sup> از پیامبر (ص) عادل (و دور از کذب و گناه) و پیرو اهل بیت باشند.

نقل حدیث از پیامبر و فهم کلام خدا و پیامبر اکرم می‌باشد و این یکی از امتیازات شیعه امامیه است.

\*\*\*

حدیث بعنوان رکن مهمی از منابع اسلامی برای فهم دین و تفسیر قرآن کریم و رهیافت زندگی اجتماعی و بنای تمدنی عالی و سعادت دنیوی و اخروی هرگز در میان مسلمانان فراموش نشد بویژه شیعه امامی به آن بها و اهمیت بسیار دادند و همانگونه که در احوال صدرالمتألهین و میرداماد و شیخ بهاء الدین گفتیم بزرگان علمی و مکتب‌سازان حکمت و فلسفه همواره خود از نگهبانان حدیث و متخصصان علم الحدیث بودند.

اما متأسفانه در طول چهار قرن گذشته بسبب برخی تعصبات خشک ظاهرگرایی در حدیث، و بقول ملاصدرا: «حنبلیگری»، فلسفه و علوم عقلی را بغلط رقیب حدیث و تفسیر معرفی کردند و میان آندو بگونه‌یی جدایی افکندند که امروز شاهد نوعی استقلال فلسفه و علوم عقلی از الهامات و روشنگریهای حکمت‌آمیز حدیث هستیم و این جدایی به هر دو بخش معقول و منقول زیان وارد می‌سازد و تفکر فلسفی را از برکات وحی محروم و بسا فیلسوف را در وادی تفکر، متحیر و سرگردان می‌سازد.

### ملاصدرا و علم رجال

علم رجال یکی از علوم پیرامونی و مکمل فقه است، و به آن رجال الحدیث و علم رجال حدیث می‌گویند.

مقصود از کلمه «رجال» راویان حدیث از پیامبر (ص) هستند؛ چه آنها که در زمان خود پیامبر حضور داشتند و چه کسانی که از آن راویان دسته اول روایت و نقل حدیث کردند و کلمه «نقل» هم بمعنای بیان و هم بمعنای جابجا کردن و سخن پیامبر (یا حدیث) را از اینسو به آنسو بردن است. باید دانست که با آنکه کلمه رجال (جمع رَجُل) بمعنای «مردان» است اما مذکر بودن راوی تأثیری در این رشته ندارد و بلحاظ اغلیبیت راویان که مرد بوده‌اند نام رجال را برگزیده‌اند. در علم رجال کتب بسیاری نوشته شده که برخی جدید و برخی قدیمی است. علم رجال در واقع به دو بخش غیررسمی تقسیم می‌شود: بخشی درباره اشخاص و معرفی آنان و درجه اعتبار آنها از لحاظ صدق و سلامت است و بخشی بحث از قواعدی است که با آن بتوان به پژوهش درباره «اعتبار راوی» پرداخت، یعنی آنجا که وضع راوی چندان روشن نیست و رأی و قضاوت درباره وی گوناگون است. اعتبار راوی در نقل هر واقعه بویژه در احکام شرعی بسیار پراهمیت است زیرا معیار صدق و کذب هر خبر یا واقعه تاریخی است و این اهمیت در کشف و اطلاع از احکام شرعی بسیار بیشتر است و برای فقیه - یعنی متخصص در فقه و حقوق اسلامی - که وظیفه دار تحقیق و یافتن احکام شرعی برای مسلمین است امری درجه اول محسوب می‌شود زیرا اگر مدرک یک حکم شرعی کذب باشد باید بلافاصله از حوزه کار فقیه بیرون برود. حدیث یا خبر را به دو دسته عمده تقسیم می‌کنند: خبر واحد و خبر متواتر. نقل حدیث از پیامبر گاهی بوسیله گروهی<sup>۲۳</sup> بدون ارتباط با هم

۲۳. در تعریف حدیث «متواتر» گفته‌اند: حدیثی است که در هر طبقه و دوره باندازه‌یی راویان آن حدیث فراوان و گسترده باشند



(که، باصطلاح، تسانی آنان برای حدیث‌سازی عادتاً محال باشد) بدست فقیه می‌رسد که به آن «خبر متواتر» (یعنی انباشته و پشت‌سرهم) می‌گویند و گاه روایت یا نقل حدیث بوسیله فقط یک نفر است که باصطلاح آنرا «خبر واحد» می‌نامند.<sup>۲۴</sup>

لزوم شناخت راوی حدیث از جهاتی که صحت و صدق حدیث را ثابت کند بخاطر همین روایات و اخبار «واحد» است که حلقه منحصر اتصال پیامبر یا اصحاب او با دیگران است. از اینرو در علم رجال سعی می‌شود که شخص راوی از چند جهت مهم شناسایی و بررسی شود:

اول، شناخت و معرفی کامل او به نام و پدر و وطن و شهرت و سال تولد و وفات و مانند آن بگونه‌یی که با شخص مشابه دیگری اشتباه نشود.

دوم، شناخت روانی و اخلاقی و شخصیت او، که آیا دارای عدالت بوده تا اطمینان حاصل شود که دروغ و خیرسازی نکرده و آیا از لحاظ شخصیت ضعفی عقلی و فهمی و حافظه‌یی و مانند آن نداشته است. سوم، شناخت اعتقادات و جهت‌گیریهای سیاسی و فرقه‌یی که گاه سبب تحریف حدیث می‌شود.

براساس همین تقسیم و اقسام، روایات و احادیث را بر چهار دسته عمده و اولیه تقسیم کرده‌اند: حدیث «صحیح»، حدیث «موثق»، حدیث «حسن» و حدیث «ضعیف».

حدیث هنگامی صحیح نامیده می‌شود که همه راویان آن در سلسله سند روایت تا پیامبر (ص) یا معصوم (ائم‌ه اهل‌البیت (ع) از پیامبر (ص)) عادل (و دور از کذب و گناه) و پیرو اهل بیت باشند.

حدیث حسن آنستکه همه راویان آن شیعه و خوشنام و بدون شبهه ولی درباره یک یا بیشتر آنها

توثیق صریح نیامده باشد و صریحاً مهر عدالت بر آنها نخورده باشد (اگرچه در واقع از عدالت بهره‌مند بوده است).

حدیث موثق آنستکه بالعکس، اگرچه راوی شیعه نیست اما او را شیعیان توثیق کرده و بر عدالت و صدق حدیثش گواهی داده باشند. حدیث موثق یا نزدیک به آن را «حدیث قوی» - یعنی قابل قبول - نیز می‌نامند.

حدیث ضعیف - یعنی غیرقابل قبول - حدیثی است که راویان یا حتی فقط یک راوی در سلسله راویان فاقد قید عدالت و اعتقاد شایسته معرفی شود. بنابراین فقها به آن روایت عمل و اعتنا نمی‌کنند اگرچه متن حدیث عیب و اشکالی نداشته باشد.

گاه ضعف حدیث از خود حدیث است، مثلاً مخالف قرآن یا مشهور آراء فقها یا متناقض و نامفهوم و یا خلاف عقل باشد.

xxx

نقل احادیث دروغ از پیامبر حتی در زمان خود پیامبر (ص) بوسیله برخی اصحاب منحرف کاری رایج بود تا بحدیکه پیامبر در نطقی فرمود: ای مردم! دروغ درباره من و بنقل از من فراوان شده است؛ هرکس عمداً از من بدروغ چیزی نقل کند جای او در آتش است.

امیرالمؤمنین علی (ع) راویان را به چهار دسته تقسیم نموده که فقط یک دسته از آنان صادق و قابل قبولند و سه دسته دیگر را باید طرد و رد کرد: اول،

→

که عادتاً تسانی آنها بر دروغ‌نمایی آن محال باشد و یا عقل آنرا نپذیرد.

۲۴. نوع سوم هم بنام خبر «مستفیض» هست که راوی بسیار داشته ولی راویان آن در حد راویان خبر متواتر نباشند.





کسانی هستند که در کار حدیث‌سازی از پیامبر قصد سوء دارند و عمداً برای اجرای اغراض سیاسی خود حدیث می‌سازند و بدروغ به پیامبر نسبت می‌دهند. دوم، کسانی هستند که دروغ نمی‌گویند ولی مفهوم صحیح حدیث را فرا نگرفته و بغلط آنرا نقل می‌کنند یا حافظه خوبی ندارند و دچار اشتباه در مضمون یا لفظ می‌شوند.

سوم، کسانی هستند که اصل خبرشان صدق است ولی از تغییراتی چون نسخ و تغییر و تخصیص آن و سقوط حدیث از اعتبار اولیه خبر ندارند. چهارم، آن دسته هستند که از این گروهها نباشند. اینان «ثقه» یعنی قابل اطمینانند و می‌شود به نقل آنها عمل کرد.

اهمیت شناخت روایان ثقه و مطمئن و تأثیر آن در صحت احادیثی که از پیامبر و بوسیله ائمه اهل بیت (ع)، نقل می‌شد، سبب شده بود که برخی از روایان معاصر امامان، خود اولین کسانی باشند که به تأسیس علمی (علم رجال) برای معرفی روایان ثقه و مطمئن پرداختند که شرح آن در کتب مربوطه آمده است.<sup>۲۵</sup>

همین دقت و وسواس در دوره‌های نخستین فقاہت - که دوره گردآوری روایات مربوط به احکام شرعی و محرمات و واجبات است - در فقها و مؤلفان کتب فقهی وجود داشت و سبب شد که به تحقیق بیشتر و تألیف کتب علمی و دقیقتر در «معرفت رجال» بپردازند، که از جمله کارهای معروف و مشروح شیخ طوسی (در حدود یازده قرن پیش) و فقهای دیگر در تمام دورانهاست و از جمله در زمان ملاصدرا هر دو نابغه معاصر او یعنی شیخ بهاء‌الدین عاملی و میرداماد در این علم مهارت داشته و دارای تألیف در این رشته می‌باشند. کتاب رواشع میرداماد و خلاصه

شیخ بهائی هر دو از کتب مورد قبول فقها بوده و می‌باشد، و عجیب نیست اگر ملاصدرا در این علم - که مقدمه علم فقه و علم الحدیث است - مهارت داشته باشد.

وی اگرچه ظاهراً به تألیفی در این علم دست نزده و کتابی در علم رجال از وی در دست نیست - شاید برای آنکه بقدر کافی کتاب در علم رجال وجود داشته و معمولاً فقها، با وجود کتب خوبی که در این رشته نوشته شده بود، اگر نظری خاص می‌داشتند در حاشیه<sup>۲۶</sup> (که بر متن روایات می‌زنند) آنرا بیان می‌کنند - اما از کتاب شرح اصول کافی او و شرحی که بر کتاب الرواشع میرداماد زده (و بدست ما نرسیده) چنین برمی‌آید که در این فن نیز صاحب نظر بوده یا اینکه آراء و نظرات دو استاد خود را پذیرا گشته و با آنان وحدت نظر داشته است.

مثلاً درباره علی بن ابراهیم بن هاشم که برخی به وسواس افتاده و بسبب عدم توثیق صریح از طرف اعظام علما در تصحیح روایات او مرددند، وی مانند میرداماد او را توثیق نموده و حدیث او را صحیح می‌شناسد. میرداماد در کتاب الرواشع (الراشحة الرابعة) چنین می‌گوید:

«و الصحيح الصریح عندي ان الطريق من جهة صحيح، فامرہ اجل و حاله اعظم من ان يتعدّل و يتوثق بمعدّل و موثق غيره...»

۲۵. از جمله نک: صدر، سید اسماعیل، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام.

۲۶. آقا بزرگ تهرانی، مصفی المقال، ص ۳۸۹: «ما تعرض الرجال فی شرحه علی اصول الکافی الا قليلاً لکنه کتب حواشی علی الرواشع السماویة.

قال السيد فی الروضات: کتب بخطه نسخة من الرواشع و کتب بخطه الحواشی و التعليقات علیه، قال و النسخة عندي، اقول: فهو ممن کتب فی الرجال...».

